

شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 169 و 170

ادامه یادکرد از بیان های توسعه

به متون ذیل - که هر کدام گفتار غیر واحدی از فقیهان در ارتباط با راه کشف عدالت است - توجه کنید:

- «تعرف بحسن الظاهر الکاشف عنها علماً او ظناً و تثبت بشهادة العدلین و بالشیاع المفید للعلم»¹.
- «لا یکفی الظن الا اذا وصل الی حد الاطمئنان».

- «الظاهر کون حسن الظاهر کاشفاً تعیدياً عن العدالة و لا یعتبر فیه حصول الظن فضلاً عن العلم»².

نقد و بررسی بیان های توسعه

نسبت به متن اول از متون اخیر این دو پرسش وجود دارد که منظور از «حسن ظاهر»، حسن ظاهر حال شخص است یا حسن ظاهر افعال او؟ واضح است که در فرض اول معاشرت لازم نیست و در فرض دوم لازم است. بعلاوه به چه بیان ظن برخاسته از حسن ظاهر کافی است؟ آیا دلیل خاصی بر کفایت وجود دارد؟ کدام دلیل؟ ادعای تعددی بودن کاشف از ادعاهای حساب نشده است! به راستی آیا می توان باور کرد که شارعی که قلم اعتبار و جعل در دست اوست، عدالت را به گونه ای خاص و مُضیق (آن گونه که در تعریف فقهی عدالت گذشت) اعتبار کند، آن را موضوع احکام زیادی قرار دهد و راه های کشف آن را اموری قرار دهد که اصابتش به واقع نادر است؛ مگر شارع، احکام را مطابق مصالح و مفاسد قرار نداده است؛ مگر نباید امارات قانونی که جنبه کشف در آن ملحوظ است، اگر دائم الاصابه نیست، حداقل غالب الاصابه باشد؟ آری، گاه ما در اثبات به دلیل دستور شارع، تعینی را که به دلیل عروض برخی عوارض غالب الاصابه نیست، اماره قانونی فرض می کنیم، لکن بحث در وظیفه ما در عالم اثبات، پس از جعل شارع نیست، بلکه بحث در تفسیر رفتار شارع، ثبوتاً به عنوان جعل شرعی است و بین این دو تفاوت بسیار است (دقت کنید).

در این میان متن ذیل طرفه ترین است! توجه کنید:

«العدالة انما یستکشف باحد امرین: اما حضور الجماعة و تعاهد الصلوات فی اوقاتها و ستر العیوب و اما عدم الظلم و الکذب و خلف الوعد عند الابتلاء بالمعاشرة بالمعاملة و التحدث و المواعدة. اذا لم یدلنا دلیل علی أن المعاشرة معتبرة فی استکشاف العدالة بحسن الظاهر هذا کله فی الموضع الاول.

(اما الموضع الثانی): فالصحيح أن کاشفیه حسن الظاهر عن العدالة لا یعتبر فیها إفادته العلم او الظن بالملکة و لو بمعنی الخوف النفسانی من الله بحيث لو ظننا أن حسن الظاهر فی مورد مستند إلى الریاء أو غیره من الدواعی غیر القربیة ایضاً قلنا باعتبارها و کشفه عن العدالة و ذلك لعدم الدلیل علی أن کاشفیه حسن الظاهر مقیده بما إذا افادت العلم أو الظن بالملکة فهو تقييد للروایات المتقدمة من غیر مقید»³.

البته محقق خوبی هر چند پس از این گفته، می فرماید: «و ما استدل به علی ذلك روایتان...» و در این استدلال، مناقشه می کند لکن اصل مطلب را قبول دارد و در سرانجام بحث هم می فرماید:

«فالمتحصل ان حسن الظاهر کاشف عن العدالة فی نفسه و ان لم یکن فیه ای کشف عن الملکة علماً او ظناً»⁴.

ایشان قهراً با مشکل ناسازگاری کلامش با مفاد برخی روایات که وثوق به دین و امانت طرف را مطرح می کند، مواجه است.⁵ و

اشکال را با وجوهی - به زعم خود - حل می‌کند، به مثل: روایت ضعیف است اولاً، مراد از دین، دینداری نیست ثانیاً و این که:

«المراد بالوثوق بالامانة هو الطريق الكاشف عن امانته و ان كان غير الوثوق» ثالثاً. [!؟]

(جلسه شصت و هشتم)

اقتضای تحقیق در اعتبار عدالت در قاضی/ادله/ تفسیر عدالت/ آثار آن

اعتبار عدالت در قاضی و ادله آن

در این باره قبلاً گفتگو شد. آن چه اقتضای تحقیق است عدم اعتبار عدالت - به معنای فقهی آن - در قاضی است! ادله‌ای هم که اقامه شد،⁶ هیچکدام مثبت این مدعا نیست.

آری، عدالت با تفسیر صحیح آن - بدون شک - در قاضی معتبر است؛ لکن سخن در اعتبار عدالت با تفسیر خاص فقهی آن است که اولاً تفسیری ناصحیح است؛ ثانیاً بر فرض که صحیح بود، ادله گذشته، مثبت اعتبار چنین عدالتی در قاضی نیست. به اعتقاد ما رفتار مدرسه‌ای و عدم دریافت پیام واقعی آن ادله، طرفداران اشتراط عدالت فقهی در قاضی را به این استدلال‌ها کشانده است و الا اقتضای رفتار طبیعی، چنین برداشتهایی از آن ادله نیست.

(پایان جلسه)

1. العروة الوثقی، ج 1، ص 10، مسأله 23؛ همچنین ر.ک: همان، فی شرائط امام الجماعة، ص 800، مسأله 12.

2. ر.ک: تعلیقات بر العروة الوثقی.

3. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج 1، ص 285.

4. همان، ص 287.

5. همان، ص 286.

6. در ص 158 و 159.

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

عن رسول الله ص: اول شخص یدخل الجنة فاطمة

مرحوم ابن شهر آشوب مازندرانی کتابی دارد به نام مناقب، کتاب خوبی است، گاهی توفیقی باشد انسان از این کتاب استفاده کند خوب است، ایشان از یکی از عالمان معروف اهل تسنن ابو حامد اسفرائینی نقل می‌کند با واسطه از ابوهریره؛ ابوهریره راوی صدوقی به نظر ما نیست اما از باب این که اگر کسی که قبول ندارد اگر در مدح و ستایش اهل بیت چیزی برسد حتماً حجت است بله اگر از ابوهریره در مدح دیگران چیزی برسد باید تأمل کرد و در نهایت هم رد کرد. این کلام در مورد حضرت زهرا س است، نقل می‌کند که رسول خدا فرمودند: اول شخص یدخل الجنة فاطمة. در جلد سوم مناقب صفحه 329. در دنیا خیلی از امور روی حساب و کتاب است و خیلی از امور نیست ولو در دراز مدت خود دنیا هم حساب کتاب دارد ولی در کوتاه مدت نه. امیرالمؤمنین باید خانه نشین باشد و دیگران نه و موارد دیگر این از بی حساب و کتابی دنیا است ولی همین دنیا در دراز مدت خودش را نشان می‌دهد درست است که زمان معاویه 2000 منبر در روز جمعه بر علیه امیرالمؤمنین برگزار می‌شد اما بعد از هزار و چهارصد سال معاویه کجا و امیرالمؤمنین کجا هستند؟ پس دنیا کوتاه مدت حساب ندارد ولی بلند مدت حساب دارد اما در آخرت این طور نیست لذا با این نگاه باید ادله را فهم کرد یعنی اگر گفته می‌شود اول شخص یدخل الجنة فاطمه بروید به این فکر که چرا؟ یا اگر گفتند فلان گروه حق شفاعت دارند فلان گروه حق شفاعت ندارند این ها همه روی حساب و کتاب است در این روایت دارد که: اول شخص یدخل الجنة فاطمة، با این که مسلم دو نفر مقدم هستند بر ایشان یکی امیرالمؤمنین و یکی پیامبر. البته در این جا توجیحاتی به ذهن می‌رسد مثل این که پیامبر مدیریت کل صحنه ی محشر به

دستشان است و امیرالمؤمنین هم که قاسم جنت و نار هستند و ناظر بر بهشت و جهنم هستند حالا کسانی که قاسم می گوید داخل جنت شوند اولینشان فاطمه است حتی در روایتی می خواندم که وقتی بهشتی می خواهد وارد بهشت شود با این که درب بهشت باز است و این هم به احترام بهشتی است که زودتر درب را باز می کنند ولی بهشتی باید احترام بهشت را نگه دارد و اول اجازه بگیرد این حلقه ای که زده شده بر روی درب بهشت صدایش «یا علی» است و این روی حساب است چون امیرالمؤمنین قاسم بهشت و جهنم و در واقع صاحب خانه است.

یکی از بحث هایی که همیشه به حق زیاد مطرح بوده است بحث دفاع از ولایت است. اولین کسی که از ولایت دفاع کرد. دفاع حضرت سه ویژگی داشت:

اولاً حضرت ادراک به موقع اظهار به موقع و اقدام به موقع داشت. اول کسی که در دفاع از ولایت امیر ع و پلشت نشان دادن آن چه در سقیفه گذشت هم درک کرد هم سخنرانی کرد (اظهار) هم به اندازه ی خودش اقدام به موقع کرد حضرت زهرا ع بود. پس اگر بگوییم آن اول شخص یدخل الجنة بازتاب این عمل است می تواند مطلب درستی باشد.

معمولاً در این ایام که می شود ما داریم کسانی که مخصوصاً از اهل تسنن که اصلاً با گفتگو از آنچه که در آستانه ی رحلت پیامبر تا بعد از آن تا شهادت حضرت زهرا س افتاد را مخالف هستند. این یک ریشه ی اعتقادی هم دارد و این ها معتقد هستند که نباید تاریخ اصحاب را بررسی و واریسی کرد. تحلیل تاریخ آن مقطع را حرام می دانند. برخی از آن ها هم می گویند اگر هم کسی وارد شد می گویند این ها اجتهاد کردند مثلاً خالد بن ولید هر چه کرد یا در سقیفه هر چه بود یا آن جمله ای که در آستانه ی رحلت پیامبر گفته شد این ها اجتهاد کرده اند منتهی اجتهاد فاحطاً برخی دیگر هم می گویند از تحقیقات تاریخی نباید نتیجه گرفت در صحیح بخاری که معتبرترین کتاب بعد از قرآن نزد اهل تسنن است (البته برخی گفته اند اول صحیح مسلم است بعد صحیح بخاری ولی اکثر می گویند صحیح بخاری معتبر تر است) بارها گفته شده است (در این کتاب صغری هست، کبری هست اما نتیجه نیست!) حدیث معروف به «بضعة» فاطمة بضعة منی یریبنی من اربابها یؤذینی من آذاهای در صحیح بخاری هست هم در جلد هفت (چاپی که من دارم که از مصر است) هم در جلد پنج (اگر حذفش نکرده باشند) حدیث بضعة را می آورد البته با کمی اختلاف در تعبیر: یک جا دارد «انما هی بضعة منی» یک جا دارد «فاطمة بضعة منی یریبنی من اربابها و یؤذینی من آذاهای» یک جای دیگر دارد: «فمن ابغضها ابغضنی» در چند جا هم از جمله جلد هشت دارد که فاطمه در اثر شدت آزار و اذیتی که دیده بود از سران سقیفه ناراضی بود «فهجرت» در این جا با ضمیر می آورد در جای دیگر با اسم آمده است: «هجرت ابابکر فلم تکلمه حتی ماتت» این را هم باز بخاری دارد؛ ما دیگر هیچ مطلبی نمی گوییم فقط می پرسیم آیا چنین افرادی می توانند لباس خلافت رسول خدا را بپوشند؟ من آن حدیث که: «حرمت الجنة علی من اظلم اهل بیتی و آذانی فی عترتی» این حدیث را نمی دانم بخاری هم دارد یا نه ولی در کشف زمخسری هست. سؤالی که هست این است که آیا فاطمه از اهل بیت بود یا نه؟ آیا مطابق نقل های بالا ظلم شد به فاطمه یا نه؟ نتیجه می شود حرمت الجنة. کسی که حرمت الجنة در موردش صادق باشد برای منصب خلافت شایسته است؟

این سه تا رفتاری که این ها از خودشان نشان می دهند:

- 1- تحریم تحلیل تاریخ.
- 2- توجیه تاریخ با اجتهاد فاحطاً.
- 3- نتیجه نگرفتن از صغری و کبرایی که خودشان ارائه می دهند.

ما ضمن این که معتقدیم نباید با پرخاش، نباید با سب بلکه با منطق با تعقل پیش برویم اما تاریخ هم باید بماند اما ای کاش به جایی برسد که از تحقیق های عالمانه عوام هم بهره ببرند، باید تحقیق های عالمانه، مدیرانه صورت بگیرد. شما الغدیر را ببینید که همه ی آن دفاع از ولایت است ولی هیچ کجای آن به گونه ای نیست که لازم به حذف باشد یا نشود آن را مطرح کرد این را یک حرکت عالمانه می گویند و همیشه باید تحقیقات بین عالمان باشد و از نتیجه ی تحقیقات عوام استفاده کنند. پس باید انسان هم هنجارها را مراعات کند مخصوصاً دوران امروز و از آن طرف هم نباید گفت این ها به تاریخ پیوسته است و از تاریخ باید عبور کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در مورد اشتراط عدالت در قاضی بود منتهی چون این بحث بحث مهمی بود وارد بحث عدالت شدیم و به این مناسبت اشکالی مطرح شد و راه های کشف عدالت مطرح شد حالا در تحقیق باز نظر به اهمیتی که این بحث دارد باید همین ها را بررسی کنیم یعنی اول باید ببینیم عدالت در قاضی شرط است یا نه؟ دوم: موضعمان را راجع به عدالت روشن کنیم. سوم هم راه های کشف را هم به قدر ضرورت بررسی کنیم.

ما معتقدیم در قاضی عدالت شرط است ولی نه آن عدالتی که علما در فقه می گویند و نه به ادله ای که آن ها می گویند. ما وقتی نگاه می کنیم می بینیم آن هشت دلیلی که علما بیان کرده اند و ما قبلاً آوردیم مثبت عدالت به معنای فقهی آن نیست. اولین دلیل قرآن بود و اولین آیه: «ولا ترکنوا الی الذین ظلموا...» بود. گفته شد که غیر عادل ظالم است (حداقل به خودش ظلم می کند) قرآن هم می فرماید: لا ترکنوا الی ظالم یعنی غیر عادل و اگر پست قضاوت را به غیر عادل دهیم در مقابل او رکون کرده ایم.

آیا این طور برخورد کردن با این آیه درست است؟ آیا آیه در این فضا است و می خواهد به کسانی که ستمگر هستند که اگر در حکومت است ظلم اجتماعی دارند یا اگر در خانواده است به خانواده اش ظلم میکند و آیه هم که می گوید: «لا ترکنوا» یعنی اعتماد، اعتماد یک حد خاصی دارد و نمی توان از آن استفاده کرد که هیچی. آقای آسید احمد خوانساری می فرماید: شما از ثقه خبر را قبول می کنید یا نه؟ (ثقه غیر از عادل است) آقای خوبی که به این دلیل تمسک کرد آیا خبر ثقه را قبول دارد یا نه؟ ایشان قبول دارد. وقتی ما خبر ثقه ی غیر عادل را قبول می کنیم آیا نسبت به او رکون نکرده ایم؟ حتی ما خبر ثقه را می گیریم و با آن فتوا می دهیم؛ آیا این رکون نیست؟ اگر بگویید این رکون نیست از شما سؤال می پرسیم که تفاوت رکون با غیر رکون در چیست؟

وقتی انسان قرآن را در یک نظام حلقوی مطالعه می کند متوجه می شود که قرآن می فرماید: شما نباید به دشمنان، فساق، کفار اعتماد کنید. یا در موارد دیگر میگوید کفار را بطانه ی خود قرار ندهید اما این که این آیه می گوید اگر شخصی انسان راستگویی هم است اما نسبت به مسأله ی نماز یا خانمی نسبت به حجاب اهتمام لازم را ندارد داخل در این آیه است و آیه شامل او هم می شود و اگر خواستید نائیش کنید برای حج، نائیش کنید برای تصفیه ی اموال، کارشناسش کنید درست نیست چون این انسان گناه می کند و انسانی که گناه می کند ظالم است و نسبت به ظالم لا ترکنوا، اصلاً رفتار خود علما با این استدلال نمی سازد.